



نقد و بررسی برهان امکان و وجوب

نقد و بررسی برهان امکان و وجوب

چالش های امکان و وجوب از دید بنده

نکته ی اول؛ خواص و لوازم منطقی-عقلانی افراز یا حصر عقلی

وقتی ما مجموعه ای رو به قسمت هایی افراز می کنیم، در ضمن داریم می گیم به همون اعتباری که افراز و تقسیم بندی و مرزگذاری تعریف شده، اون تقسیم بندی موجه و موجود هست. برای مثال اگر اعداد رو به فرد یا زوج افراز می کنیم. یا به اعداد اول و غیر اول تقسیم می کنیم خوب هر دو وجود دارن که تقسیم می کنیم. در ضمن هم می دونیم مجموعه ی تهی زیر مجموعه ی تمامی مجموعه ها هست. این هم که درسته و به همین اعتبار می شه تو افراز بهش اشاره کرد یا نکرد بنابراین، افراز کردن و نتیجه گرفتن یکی از ابعاد افراز شده، این همان گویی هست. یعنی اگر بگیم اعداد یا زوج هستند یا فرد و بعد بگیم همه ی اعداد نمی تونن فرد باشن، بعد نتیجه بگیریم پس حداقل یک عدد فردی هست. این اصلا حرفی و نتیجه ای نیست، چون تو همون افرازی که از ابتدا انجام دادیم بر اساس دامنه ای که تعریف کردیم، این اطلاعات بوده. بنده از این استنتاج به عنوان (Domain of Discourse). اثبات نمی تونم مستفاد کنم

نکته اینجاست که ما با داشتن قاعده ی کلی فرد بودن و زوج بودن و اینکه هر کدوم از این زیر مجموعه ها حداقل یک عضو دارن، بر اساس ویژگی ها و خواص اون مجموعه ها (هم شرط عضویت و هم ویژگی منتج از این شرط) می تونیم اعداد مفروضی رو بررسی کنیم و حکم بدیم که به کدوم مجموعه تعلق دارن. اینجا بحث این همان گویه نیست. یا مثلا اعداد اول و غیر اول. پس نتیجه و بررسی بر این تعلق نمی گیره که این زیر مجموعه ها حداقل یک عضو دارن! این اصلا نتیجه ای نیست! خود همون تقسیم بندی ای که انجام دادیم و به مناط و اعتبار همون تقسیم بندی و پارتیشن کردن، اعضایی برای هر زیر مجموعه هست بر همین مبنا، افراز هستی (اعضای مجموعه ی هستی یا همان چیزها!) به واجب و ممکن، خودش وجود واجب رو داره. مگر اینکه این افراز حصر عقلی نباشه! یعنی حداقل باید یک عضوی از اون مجموعه واجب بوده باشه یا اصلا ما بتونیم افراز رو انجام بدیم! والا که یا ما دامنه ی مجموعه رو مشخص نکردیم. بنابراین اصلا افرازی نکردیم! یا تو تقسیم بندی ناستوار بودیم! یعنی تقسیم بندی شکی هست و حدی هست. ولی در هر تقسیم بندی ای اگر از تقسیم بندی بخواد شروع بشه باید از وجود اعضایی با ویژگی های مشترک شروع بشه. البته می شه اون موارد انتخابی بدون قاعده (مجموعه ی بدون تابع عضویت) و به اصطلاح لیست باشه. ادر این حالت چون از انتخاب اعضا شروع کردیم! پس وجود اعضا رو نتیجه گرفتن که دیگه واقعا خنده دار هست به تعبیر روشن تر، اونجا که می گن ما حصر عقلی کردیم به واجب و ممکن، در همون حصر عقلی شون اگر درست انجام شده باشه، واجبی باید باشه تا اصلا زیر مجموعه ای به نام واجب قابل اشاره باشه! یعنی نتیجه گیری از حصر عقلی برای وجود اعضایی برای اون، چون یک حکم تحلیلی و این همان گویه هست، ارزش معرفتی جدیدی نداره. و به اصطلاح اثباتی معنی دار نیست.

نکته ی دوم؛ انواع امکان و مشتقات آن

ممکن و واقع (محقق) همون قوه و فعل Possible vs Actual

ممکن و ناممکن Possible vs Impossible

ممکن و ضروری (عملگر منطقی) Contingent vs Necessary

این ها رو داریم

حصر عقلی هم، همون مفهوم افراز در مجموعه ها هست. یعنی یک مجموعه به زیر مجموعه های تقسیم بشه که با هم عضو مشترک نداشته باشند، ولی اجتماع شون اون مجموعه ی اصلی رو تشکیل بده

بحث دره و ددیکتو هم هست

یعنی صور امکان یا ضرورت به جمله می خوره یا به موضوع (کلمه)

ضرورتا مهدی ایرانی است

مهدی ضرورتا ایرانی است

واجب الوجود اگر بخواد مفهوم خودش رو ارضا کنه، به همراه تشخیص خودش

باید باشه

موجود الفی که ضرورتا وجود دارد

به عبارت دیگه، هیچ جهان ممکنی نیست که بدون اون موجود شدنی باشه

والا اصل واقعیت تنها این رو می گه، جهان ممکن بنا بر همین جهان بودنش، واقعیتی هست که بر اون اساس ما جهان می نمایم

این جا بحث اینه

ضرورتا در هر جهان ممکنی واقعیتی هست

البته ما مجموعه ی تهی هم داریم که داستان خودش رو داره

واقعیت تو مجموعه ی تهی، نبود عضوی جز خودش هست

یک سوال مهم این هست که نقیض امکان چی هست؟ یعنی به لحاظ مفهومی چی در مقابل امکان قرار می گیره. **نقیض امکان**

. **همون ناممکن بودن هست**، یعنی ضرورت نقیض

از این رو برای طرد شق ثالث، شما ممکن دارید و ناممکن. اینجا بحثی از ضرورت چیزی نیست. بحث ضرورت نه چیز هست.

این هم شکل صوری اون

$\neg \Diamond P$

→

$\Box \neg P$

حالا بحث اینه اصلا، امکان و ممکن الوجود اصلا یعنی چی! چرا ما با امکان شروع می کنیم. این امکانی که می گیم اصلا چی هست!

هست. (Actuality vs Possibility) در اصل این امکانی که ما می گیم، یعنی در وقتی از موجود شروع می شه، بحث تحقق یعنی امری و چیزی محقق هست و لباس زمان و مکان و تعیین رو پوشیده، ولی در مقابلش ما با شرطی های خلاف واقع هم مواجه می شیم. یعنی اینکه می تونست طوری بشه که طور دیگه ای بشه! که در ضمن خودش ما می گیم، محقق شدن، یعنی ممکن بودن و محقق شدن

ولی همونجا هم، سوال اینه آیا در بررسی ما، اگر همیشه شرایط اولیه برقرار باشن، نتیجه متعین هست یا نه نتیجه ی غیر متعین هست؟ اینجا بحث و دعوا می ره یک جای دیگه، یعنی موجبیت و قانون طبیعت آیا تصادفی هست و یا متعین و خطی! که اصلا جای بحثش اینجا نیست

سوال اصلی اینجا این هست که چه الزامی هست، شرایط اولیه اصلا به شرایط بعدی ای منجر بشه! این چه الزامی و نیرویی و رانه ای پشتش هست؟ این همون حیات و هستی و شدن هست. سیلان وجود و حرکت و جنبش و رنبش پس سوال اصلی اینه، چی چیزی هستی رو از یک نقطه ای به نقطه ی بعدی می بره، همین پیکان زمان، انتروپی، شدن، سیورریت یا مفاهیم مشابهی که بر اش هست. اگر این بروز و ظهور و حرکت در ذات هستی باشه، که خوب هستی به ذات متحرک و جنبده و سیال هست. مثلا حرکت جوهری داره، اگر حرکت عارض می شه بر اون از کجا یا چه مکانیسمی عارض می شه. و هستی بدون اون چی هست که بعدش این بهش عارض می شه. آیا ما با یک مقوله ی دوتایی و متجزی روبرو هستیم که از اختلاف فاز اون ها این حرکت محقق می شه، یا نه همین خودبستگی تبیین کافی از هستی هست

انگته ی اول، وجود یک واجب در نتیجه ی برهان اثبات می شه

:اگر در تقریر برهان مشابه آقای دکتر مهدی

در صورتی که استحالته ی تناقض یکی از فروض برهان باشد. (در مقدمه بگویند که با فرض قبول تناقض، آنگونه که ایشان می گویند.)

باید پرسید خود این فرض **امتناع تناقض** واجب هست یا ممکن! اگر واجب باشه که نتیجه ی نهایی رو از اول داریم. یعنی شما یک واجب را در فروض بکار گرفته اید، و بعد ادعا می شود در نتیجه به آن رسیده اید که واجبی هست! این بی معنی است! اصلا کاری و اثباتی انجام نشده! من با قضیه ی مصادره به مطلوب و نظایر آن کاری ندارم که نیازمند تحلیل صوری دقیق هستند در بحث با ایشان یک نکته ی مهم دیگه هم بود، البته ایشان گفتند جواب داره ولی نمی خواهند وارد شوند، به گمان من که قضیه اینقدر ساده نیست، ولی در هر حال بحث وجود و موجود و خلط این دو با هم بود. بنده گفتم؛ وجود ممکن شدنی نیست بنا به تعریف، و موجود هم که ضروری شدنی نیست بنا به تعریف (موجود توصیف پذیر و حد دار و صاحب ماهیت است) که ایشان بحث کاربرد چیز رو مطرح کردند که هر عمومیت داشته باشه، یعنی هم مقولات و مفاهیم و مجرداتی نظیر وجود رو شامل بشه و هم مقولات تعین پذیر و محدودی نظیر موجودات رو. بنده هم بیشتر تاکید داشتم، ما که مجردات و مقولات رو قبول داریم، آخه **Universal Objects** برهان چه نتیجه ی شگرفی قرار هست بگیره! اصلا نتیجه ای نمی شه گرفت! تازه نتیجه با وجود مجردات / **Abstract Objects** اصلا حرف خاصی نزده است.

مجردات فلسفی در یک تقریر مطرح در علیت وارد نمی شوند. بزرگترین مشکل آن ها این است. حال شاید ایشان مجرد خاصی رو اینتونن در تقریرهای بعدی ارائه کنن که خاص تر باشه

نکته ی دوم: واجب بالذات یا بالغیر

تقریر دیگری هست که بر نحوه ی تخصیص و بروز وجود در موجود تکیه می کند و تمایز ممکن و واجب را در نحوه ی برخورداری از وجود می داند. به تعبیر دوست عزیزم احسان مشهدی

موجود یا وجودش از جانب خودش است یا وجودش از جانب خودش نیست یعنی یا ممکنه یا برایش واجبه

البته من نوشته ام که باید مفهوم موجود و تعریف آن خوش تعریف شود، اینجا ایشان موجود رو عینی و خارجی در این برهان دونستند که خوب نتایج زیادی داره از جمله اینکه طبیعتا نمی تونن از این هم خارج بشن. چرا که بنده مثال هایی زدم که ما ممتنع ... الوجود هم داریم نظیر مثلث دایره و چیزی که از خودش کوچکتتر است یا با خود کوچکتترش مساوی است و

آغاز برهان هم وجود خارجی است وجود ذهنی رو هم نیاز نداره که بخواد خودش رو تو چم و خم جن و پری

اینجا تکیه ی اصلی معنا شناسی برهان بر موضوع **سیر وجود** است. یعنی وجود دارای سیلان و حرکت و جابجا پذیری است. یعنی درست مانند الکترونی که چراغ هایی را روشن می کند و در هر چراغی برود آن چرا روشن می شود، پس چراغی که روشن است (چراغی که است) چون با الکترون روشن شده، بنابراین محتاج الکترون است و وجودش از خودش نیست بلکه از الکترون است!

،این مقوله بسیار عجیب است

1. بر اساس دانسته ی بنده “وجود به مثابه وجود” که خارجی و عینی نیست. بیشتر یک معقول ثانیه هست. اگر هست که خیلی هم عالی باید مشاهده پذیر و تجربه پذیر و نظایر آن باشد. یا باید خارجی و عینی بودن باید خوش تعریف شود. اگر خارجی شدنی ای بود که تکثر نگرفت و متجزی نشد و ... می توانیم به جد در موردش تامل کنیم که ما چیزی خارجی و بسیط و حد ناگرفتنی داریم که ضروری بالذات است.
2. اگر وجود حرکت دارد، حرکت بر خود و در خود که نیست! اگر در خود و بر خود است و چیزی فرای آن نیست، که این حرکت نمودی نخواهد داشت. یعنی از “وجود بودن” خارج نمی شود. یعنی اصلا حرکت داشتن یا نداشتن بی معنی می شود! حرکت همیشه در چیزی است. حتی حرکت وضعی، گردش زمین به دور خود، در مقوله ای به نام فضا زمان ممکن است. مگر متکثر و متجزی باشد که بعله اجزای آن به نسبت هم جابجا شوند! اینجا هم یک خود بزرگتری در خود حرکت می کند. به تعبیر دیگر اجزا به نسبت هم تغییر دارند با اینکه کلیت مفروض یکی است.
3. اگر وجود تغییر می کند و منتقل می شود و نمود می یابد، یعنی از واجب به ممکن سیلان و سیران می کند، اگر وجود بسیط باشد و شکلی و تعینی نداشته باشد، بنابراین چیزی به قوت و ضرورت وجود باید باشد تا بستر و زمینه ی این حرکت باشد. اینجا همان ممکنات قوت و هم آوردی ای مانند وجود می یابند!
4. فرض کنیم بر وجود چیزی عارض می شود، به تعبیری چیزی بر وجود افزون می شود، اگر چنین است آن چیست؟ مثلا ماهیت اگر بر وجود افزون می شود (ماهیت ها اینجا فرضا آن ممکنات باشند) و موجودات ممکن را می زاید، این ماهیت که از وجود نیست، بنابراین خود پیشینی و ضروری می شود! درست مانند بحث مورد قبلی، اینجا درست مشابه الکترون و چراغ ما می شود! ولی چراغ ها در آن مثال نیز باید مستقل از الکترون و به همان سطح تحلیلی پیشینی و ضروری باشند! بنابراین اصلا اولویت و برتری دادن به وجود از کجا می آید! چرا باید به وجود اصلاتی خاص و متمایز داد که فرضا خدا را! آن دانست
5. در ادامه خواهیم گفت، حتی با وجود + ماهیت هم گویا نمی توان شدن و حرکت را توضیح داد. هنوز افزونه هایی هستند تا این مهم بتواند محقق شود. اینگونه گویا هستی متکثرتر از آن می شود که به یک ضرورت صرف و از خود آمده، قابل تحویل و فروگاهی باشد. مگر دیدگاه های وحدت وجودی و همه خدا انگارانه

نکته ی سوم؛ تعریف ممکن و واجب

در تقریری که ممکن را چیزی می داند که فرض نبودش محال نباشد و واجب چیزی است که فرض نبودش محال باشد:

اونجایی که می گه ممکن چیزی هست که فرض نبودش محال نباشه. فرض نبود فقط برای موجودات و محسوساتی که تحقق زمانی دارن و به تقریری “اشاره پذیر هستن” و یا “تصور محسوس دارن” و “حادثه ای هستن” و ... قابل کاربست زبانی هست. یعنی این واژه رو فقط برای اون ها می شه بکار برد طبیعتا از این نمی شه نتیجه ی بزرگتری گرفت. یعنی اگر اون چیزی که فرض نبودش محال هست اگر از این حیطه ی زمانی و زبانی (اشاره پذیری) خارج بشه، که نبودی بر اش نمی شه به شکل معنی دار تعریف کرد! به تعبیری حرف ها بی معنا می شه. می

اِشه چاق بودن چهارشنبه یا خیس بودن اعداد

:برای توضیح بهتر:

- فرض نبود ریاضی و اعداد یعنی چی
- فرض نبود اصل این همانی یا اصل عدم تناقض یعنی چی؟

مگر این ها بود شدنی یا نبود شدنی هستند؟ این ها ضروری-پیشینی هستند

به تعبیری باید بود پذیری رو خوش تعریف کنن که نبود و فرض نبود اصلا قابل بحث و بررسی بشه

!اگر بود پذیری زمان مند و بستر مند بشه که خوب... هر چیزی فرای این دیگه اصلا بود پذیر نیست و بحث بی موضوع می شه

به شکل خلاص، * در زمان و ** فرا زمان! بودن چیزها

1. یک چیزهایی در زمان هستن و زاینده و حادث در زمان هستند.
2. یک چیزهایی فرا زمان هستن و پیشینی و مستمرا و به شکل ثابت برقرار هستند. (در زمان و داخل تغییرات و شدن اسیر
:نمی شن.) مثلا

- اصول منطقی
- اصول عقلانی
- خود زمان و مکان (ابعاد و زمینه های تغییر و شدن)
- ویژگی ها
- قوانین و ثوابت

.همه از این جمله هستند

نکته ی چهارم: چالش های فلسفی ممکن بودن

به علاوه "ممکن بودن" هم خود چالش سختی است. زمانی به احتمالات و امکان هایی که در سیر وقایع است اشاره می شود. یعنی تحقق صورت خاصی از یک وضعیت مورد سوال هست. برای مثال این امکان که یک بذر می تواند به درختی تنومند تبدیل شود و در نتیجه به میوه ی سیبی مبدل شود یا نه به خاک و عناصر اولیه تجزیه شود. (در همه ی این حالات چیزی به این سیب افزونه و یا از آن کاسته می شود و تبدیلات صورت می گیرد. یعنی خود این تغییر و شدن و حالت امکانی به شکل اتمیک و ایزوله قابل بررسی و درک پذیر نیست! به عبارت دیگر، همه ی این حالات امکانی بر اساس تجربه ی ما با اتکا به مقوله ی آنتروپی ممکن می شوند.)

یکبار چنین هست، اینجا دو مساله وجود دارد، یکی اینکه سیر اتفاقات را فی البداهه و شانسی بدانیم، یعنی هیچ پیش بینی پذیری ای را نتوان متصور شد! (که به نظر با عقل سلیم پذیرفتنی نیست. وقتی می گوئیم امکان، یعنی احتمالات قابل احصایی از شرایط قابل پیش بینی! که به شکل پیشینی برای اون موقعیت قابل بحث و بررسی هستند.) همون صرفه و تصادف فلسفی به تقریر علامه در مبحث علیت. اینجا که به قفل می خوریم. (همون قضیه ی تحقق از عدم محال است، بنابراین دنبال دلیل و علت قطعی گشتن که بی معنا می شه از اول)

یکبار منظور این است که اگر شرایط طور دیگری می بود، طور دیگری می شد و ما دیده ایم که در شرایط طور متفاوت، نتایج متفاوتی بوده است! اینجا بحث و دغدغه تغییر شرایط هست. اگر شرایط رو دقیق و درست در نظر بگیریم گویا به همه ی پدیده های عالم بر خواهیم خورد! بنابراین از یک نظر، شرایط اولیه قابل تغییر نیستن! یعنی هر عملی که اتفاق افتاده از یک ضرورت طبیعی ای پیروی کرده. در اینجا ما در اصل ما به یک حقیقت دیگه اشاره می کنیم که شبیه سازی و مدلسازی شرایط مورد بررسی نتایج مختلفی می ده. یعنی چی یعنی: با ساده کردن و پارامتری کردن بررسی موضوع، که با ما قابلیت بازسازی و بازشناسی پدیده

رو می ده، ما می تونیم روایت چند خروجی از امکان (قصه ی امکان داشته باشیم) ولی در واقع اتفاق ها بر اساس شرایط واقعی و پیشینی خودشون با تخلف ناپذیری خاصی اتفاق می افتن.

یکبار دیگه، به امکان ها و ظرفیت های هستی توجه می شه. یعنی واقعیاتی در سطح دیگه که ظهور و بروزشون را ما در این نداریم، به یک ظرفیت و H_2O داریم ولی H_3O_2 تغییرات ظاهری می بینیم. برای مثال قوانین و اصول فیزیکی طبیعت. اینکه واقعیت مهم در طبیعت اشاره می کنه که اتفاقا تخلف پذیر هم نیست. یا به شکل ساده تر به این اشاره می کنیم که ویژگی ها و شدن ها و تغییرات در بستری و محدوده ای و چارچوبی انجام می شه.

اینجا خوب این بستر و چارچوب و قواعد خودشون واجب و اساسی می شن. حداقل برای تفسیر و تحلیل این شدن، اولویت و اصالت پیدا می کنن. به یک شکلی دیگه نمی تونن نباشن یا طور دیگه ای باشن

انگته ی پنجم؛ مانور دادن در مفهوم وجود و سور وجودی زدن به وجود

در هر حال بازی با وجود، نظیر بازی با مسئله ی اصل واقعیت که تو برهان صدیقین هم می شه، و مثلاً مفهوم "هستی هست" یا "هستی نیست پذیر نیست" یا "هست شدن نداریم، فقط هست بودن داریم" یا "غیر هستی نداریم" یا "هستی ازلی و ابدی هست" که به یا "Being as Brute Fact" *** "شکل های فنی تری نظیر: * وجود یک مفهوم پیشا تعریف در فلسفه ی تحلیلی است. هم بیان شده. داستان ساز هست "ZFC" اصل صفر

بیشتر این که این مقوله رو خدا دونستن، نام گذرانانه هست. یعنی یک واقعیت بیآذنی رو شما صادره به مطلوب می کنید و با هزارتا مفهوم فرهنگی سنتی و تاریخی دیگه یکی می کنید! آخه این چه کاری هست! یا این رو می گه پشتوانه ی عقلی و برهانی بقیه ی اعتقادات من است. ولی در اصل این مثل هوا و زمین هست، و نمی شه نتایج عجیبی ازش گرفت و مثلاً به مثابه عقانیت و دلیل به پشتوانه بقیه ی عقاید به انسان ها فرو کرد

هستی هست و واقعیت وجود داره، این تایید شده ی اذهانی هست که زیست انسانی دارن، شما اسمش رو می ذارید خدا! خیلی عالی... من اسم ش رو می ذارم هستی، طبیعت و یا هر چی... تا اینجاش اوکی هستیم

هستی در این کلیت هم یکتایی داره، نهایت پذیر نیست، متجزی و کم و کاست پذیر نیست و خلاصه هیچ چیزی از شمولیت اش خارج نمی شه. قدیم و ازلی و ابدی هم هست، هیچ جایی و یا هیچ زمانی هم بدونش معنایی نداره، زمان و مکان و همه ی جهان ممکن هم در این دایره اش گنجانده می شن. اتفاقاً مجموعه ی مجموعه ها هم نیست. بلکه خودش یک مجموعه هست ولی شمایی که ممکن و واجب رو خدا می کنید، اون قسمت واجب اش رو می کنید خدا، خوب برادر من، خواهر من، از واجب که ممکنی در نمی آد، چطور ممکن در کنار و یا حتی در امتداد واجب وجود داره! حتی شما بگو رابطه ی طولی داشته باشن و ممکن بدون واجب نتونه باشه! یعنی بر هم سوار باشن! بالاخره یک چیزی غیر از واجب باید باشه، فرض کنید "ماهیات" دیگه وجود که نمی تونن باشه، ماهیات جدا از خدا هستند که اون وجود به این ماهیات طول و ظهور پیدا می کنه، اینجا هم ماهیات به همون اندازه ی وجود واجب می شن خوب! یعنی چیزهایی مستقل از وجود داریم که ممکن شدن رو ممکن می کنن! این ها که نمی تونن ممکن باشن! اگر ممکن بودن که هستی نمی شد! چون طبق همین تقریر هم واجب + یک چیزی = ممکن شده. اون چیز هم به نظر از نظر چیز بودنش واجب باشه، ولی به لحاظ اثر و نتیجه ی کنش و عملیاتی که با واجب می کنه، چیزی رو نتیجه می ده که می گیم! ممکن! تازه اگر درست بگیریم

انگته ی ششم؛ الزامات و عناصر لازم برای توضیح شدن/سیروریت

از دید بنده، سوال و دغدغه و دشواری اصلی مساله توضیح این شدن و سیالیت و سیلان در هستی است. والا تجزیه ی هستی به واجب و ممکن یا ثابت و متغیر و نظایر آن هنوز توضیحی برای شدن نیستند

2. واجب ماهیتی (صورت بخش!)!

3. !واجب فراگیری و در بر داشتن (بستر و زمینه ی شدن) بالاخره یک بستر و زمینه ای برای شدن و تغییر لازم هست

4. !واجب تحقق و جرقه ی شدن (پدیدار شدن، اتحاد وجود و ماهیت) اتفاق و تریگر هم لازم میاد

5. !توضیح دوام و تداوم حرکت

این هستی ما که در کلیت خودش یکپارچه هست ولی سیالیت و شدن داره، تبیین کاملتری از هستی به شکلی است که ما شهود می کنیم. با اینکه مساله ی حل نشده ی سیرووریت و شدن هنوز به شدت چالش برانگیز است. اینکه چطور یک "کل یکپارچه ی بسیط" اولی متغیر به نام هستی داریم

آیا یک چیزی که درونش و داخلش متغیر و متحرک هست رو می شه یک چیز دونست! آیا اون یک چیز نامیدن همه ی ویژگی های این سیستم رو توضیح می ده! و به اصطلاح کفایت تبیینی داره

!یا بدون اختلاف فاز و یک صفر و یکی نمی شه شدن و حرکت رو توجیه کرد

نکته ی هفتم؛ مساله ی سنخیت

سنخیت هم داستان سختی است. وقتی در تلاش برای فروکاستن هستی و یا اولویت وجودی قائل شدن برای یکی از ابعاد و اجزای هستی هستیم، تکثر جوهری را نمی توان با آن یکتایی پاسخ گفت. به تعبیری

1. از واجب ممکن زاده نمی شود.

2. از علت معلولی حاصل نمی آید.

3. از نامحدود، محدودی برون نمی آید.

4. از نامتجزی، تجزیه پذیری زاده نمی شود.

5. ...

نظایر این را می توان در تمامی تلاش های اصطلاحا برهانی از دید بنده مشاهده کرد. گمان می کنم، مفاهیمی نظیر تفکیک

- ذات
- صفات
- افعال
- ..

و هر یک به انواعی فقط گمراه کردن و مغشوش کردن بیشتر است. چرا؟ چون بازی و اصرار و معنای اصلی چنین پیگیری هایی؛ اصالت یکتایی و بسیط بودن و تجزیه ناپذیری است. موضوعی که در این تفکیک ها از آن عدول می شود و با واژه سازی گمراه سازی صورت می گیرد

نکته ی هشتم؛ معناشناسی منطقی تقابل واجب و ممکن

نقیض واجب چیست؟

نقیض ممکن کدام است؟

رابطه ی منطقی این دو چیست؟

ممکن و ضروری با هم رابطه ی متناقض ندارند، رابطه ی آن ها عموم و خصوص است. یعنی ضرورت حالتی عمیق تر و گسترش یافته تر از امکان است. اگر امکان 1 تا 99 باشد، ضرورت 100 است

اگر از منطق موجهات و معنا شناسی جهان های ممکن کریپکیایی استفاده کنیم، خواهیم داشت:

$$\neg \square P \equiv \diamond \neg P$$

به تعبیری امکان آن P رابطه ی هم ارزی (اگر و تنها اگر) دارد با امکان نقیض P یعنی نقیض ضرورت

$$\neg \diamond P \equiv \square \neg P$$

است. P نقیض امکان هم عدم امکان یا به تعبیری ضرورت نقیض

این دقت ها معمولاً در ارائه ی برهان لحاظ نمی شود.

مهدی سالم

ریچموند هیل

مارچ 6 2023

پی نوشت

چند روز قبل مباحثه ی خوبی با آقای دکتر مهدی داشتم، بحث به گونه ای پیش رفت که در انتها ایشان گفتن، باشه شما می گی
اِبرهان من اثباتی نیست و تنبیهی هست! یعنی چیزی رو ثابت نمی کنه، فقط چیزی که می دونیم رو یادآوری می کنه
البته از قول من گفتن که خدایی که می دونیم هست را ثابت می کنه! یا نه یادآوری می کنه! که طبیعی هست موضع من رو به
عنوان یک خداناباور نادان گرا توضیح نمی داد. ولی در هر حال این برای من گام خیلی خوبی بود و قدم بزرگی در مقابل اینکه
ادعا می کردن امکان و وجوب دیگه رو دست اش نیست! منم مته به خشخاش نردم به اصطلاح
در هر حال بحث ها ادامه دارن و تقریرهای تجدید می شن و دوستان به بحث های خودشون واقف تر هستند. بیشتر از مشغولیت
های تقنی ما. با اینکه من هر چه بیشتر و دقیق تر نگاه می کنم، برهان ها چیزی اصلاً نمی گن! یعنی بیشتر بازی زبانی و خلط
مفاهیم و مباحث و اغتشاش در معنا هستند.

نام روم [خوانش حق الیقین، ادله عقلی اعتقادات شیعه](#) بود که به شکل لینک به نسخه ی ضبط شده ارائه شده؛ من در حدود 2:30
وارد بحث شدم برای 20 دقیقه و یکبار هم آخرای بحث حدود ساعت 4 برای نیم ساعت بودم و بحث کردم. با مرور مجدد موضوع
و تفکر بیشتر موارد رو اینجا جمع بندی و خلاصه نویسی می کنم. در ادامه هم یک ویرایش صوری و تحلیل صوری از برهان رو
که با کمک چت جی پی تی، صورت بندی کردم ارائه می دم.

یک صورت بندی فرمال از برهان امکان و وجوب

تلاشی در راستای صوری کردن این برهان کردم. نتایج آن و انتقادات من در ادامه ارائه شده Chat GPT با کمک دوست عزیز
است.

1. Every being is either a necessary being or a contingent being.
2. Not every being can be a contingent being.
3. Therefore, there exists at least one necessary being.

A necessary being is defined as a being whose non-existence is impossible. A contingent being, on the other hand, is a being whose existence depends on something else and whose non-existence is possible.

Here is a formal presentation of the Necessity-Possibility Argument for the existence of God using symbolic logic:

$\forall x (Nx \vee Cx)$ (Premise: Every being is either a necessary being or a contingent being)

1. $\neg \forall x Cx$ (Premise: Not every being can be a contingent being)
2. $\exists x Nx$ (Conclusion: Therefore, there exists at least one necessary being)

Where:

\forall denotes "for all"

\exists denotes "there exists"

\neg denotes "not"

\vee denotes "or"

Nx denotes "x is a necessary being"

Cx denotes "x is a contingent being"

Here is a proof of the Necessity-Possibility Argument for the existence of God using natural deduction:

$\forall x (Nx \vee Cx)$ (Premise: Every being is either a necessary being or a contingent being)

1. $\neg \forall x Cx$ (Premise: Not every being can be a contingent being)
2. $\exists x \neg Cx$ (From 1, by Quantifier Negation)
3. $\neg Cx [a]$ (Assumption for Existential Instantiation)
4. $Na \vee Ca$ (From 1 and Universal Instantiation)
5. Na (From 4 and 3, by Disjunctive Syllogism)
6. $\exists x Nx$ (From 5, by Existential Generalization)

This proof shows that if the premises are true, then the conclusion necessarily follows.

ایراد برهان اینه که صورت بندی درست ادعای اولش اینه

!چیزها یا ممکن هستند یا واجب یا ناممکن

- نقیض ممکن واجب هست
- نقیض واجب ناممکن
- نقیض ناممکن هم ممکن

بنابراین برای احصای حالات مختلف باید سه تا رو در نظر گرفت. امکان نقیض ضرورت نیست! که به صورت طرد شق ثالثی به شکل یا نشون داده بشه

اگر این روبگیرن نمی تونن اون پروف را داشته باشن

!مگر یک فرض جدید اضافه کنن که هیچ چیزی نمی تونه ناممکن باشه

!دراین صورت هم که کلا از اول چیزی که می خوان توش هست! یعنی نوعی که تعریف می کنن نتیجه اصلاً توشه

!ممکن از اول چیزی هست که بدون واجب نشه! ممکن هست

$\forall x (Nx \vee Cx \vee Ix)$

حالا این قسمت رو بیشتر توضیح می دم بعدتر

بدرود

Title

Subtitle

Kicker